

زلیخا در اندیشه شاعران و عارفان قرن پنجم تا هفتم

دکتر علی پاکمهر^۱

استادیار دانشگاه فرهنگیان، پردیس امام خمینی (ره) گرگان

چکیده

براساس تلمیحات و اشاراتی که در دیوان شعرا و آثار عرفا به چشم می‌خورد، می‌توان گفت اندیشه عارفان متأثر از مضامین دینی و چهره‌های قرآنی است. یکی از سُوَر قرآن کریم که تأثیری شگرف در ادب فارسی به‌خصوص در حیطة ادبیات عرفانی داشته، سوره یوسف است که قرآن کریم آن را «احسن القصص» خوانده است. «زلیخا» همسر عزیز مصر، از شخصیت‌های مشهور سوره یوسف و از چهره‌های برجسته متون عرفانی ادبیات فارسی است. این زن از جمله شخصیت‌های شگفت‌انگیزی است که بیش از دیگران، قصه و حکایات عشق‌ورزی او با یوسف و بلایا و مصائب او در راه عشق، به تصویر کشیده شده است. اگرچه زلیخا در قرآن چهره‌ای توحیدی ندارد، حالات و رفتار او در بسیاری از موارد، مورد ستایش اهل تصوف قرار گرفته است. صوفیان و عارفان با تکیه بر حالات و رفتار زلیخا به بیان و اثبات دیدگاه‌های عرفانی خویش پرداخته‌اند. این پژوهش درصدد پاسخ به این سؤال است که حالات و رفتار زلیخا بر اندیشه عرفای قرن پنجم تا هفتم چه تأثیری داشته است؟

واژه‌های کلیدی: سوره یوسف، زلیخا، متون عرفانی و دیدگاه عرفا.

مقدمه

براساس تلمیحات و اشاراتی که در دیوان شعرا و آثار عرفا به چشم می‌خورد، می‌توان دریافت که شخصیت‌ها و چهره‌های قرآنی و حالات و رفتار آنان بر اندیشه ادیبان و عارفان تأثیرگذار بوده و بسیاری از مضامین شعری ادب فارسی برگرفته از آیات قرآنی و سیره انبیا و اولیاست.

یکی از سوره‌های قرآن کریم که تأثیری بسیار شگرف در ادب فارسی به‌خصوص در حیطه ادبیات عرفانی داشته است، سوره یوسف است.

داستان یوسف که قرآن «احسن القصص» خوانده است، از نظر محتوا، جامع اخلاق و حکمت‌های عملی است (بی‌آزارشیرازی، ۱۳۸۶: ۴). به طوری که قرآن داستان حضرت یوسف را مایه عبرت خردمندان و دانایان شمرده «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف/۱۱۱)

یکی از شخصیت‌های سوره یوسف که جلوه‌ای خاص در متون عرفا دارد، «زلیخا» همسر عزیز مصر است. متصوفه و عرفا نگاه ویژه‌ای به این شخصیت دارند و براساس حالات و رفتار او به بیان اندیشه‌های عرفانی خویش پرداخته‌اند.

سؤال اصلی پژوهش این است که زلیخا بر اندیشه عرفانی قرن پنجم تا هفتم چه تأثیری داشته و صوفیان و عرفای صاحب‌نام از چه زاویه‌ای به او نگریسته‌اند؟

در نگارش این مقاله، اساس کار امتهات متون عرفانی از رساله قشیریه تا دیوان شمس است و هدف از پژوهش، نشان‌دادن بازتاب گسترده چهره زلیخا در متون عرفانی و تأثیرگذاری آن بر اندیشه صوفیان و عارفان به‌خصوص عرفای اهل سکر است.

با توجه به اینکه اهل تصوف و عرفان، زلیخا را که از چهره‌های منفی سوره یوسف است، ستایش کرده‌اند و با تکیه بر حالات او، به بیان سوز و غرام روحانی پرداخته و رفتار و منش او را وسیله‌ای برای تعلیم عرفان و اخلاق قرار داده‌اند، ضرورت تحقیق و ژرف‌نگری در این موضوع دوچندان می‌شود.

سوره یوسف

سوره یوسف دوازدهمین سوره قرآن کریم است که قبل از هجرت، در مکه نازل شده است. برخی نظیر ابن عباس آیات اوّل تا سوم به علاوه آیه هفتم را مدنی می‌دانند، ولی به نظر عدّه‌ای مفسّران، با توجه به ارتباط و پیوستگی کامل آیات، تمام آیات مکی است.

(هاشم‌زاده، ۱۳۷۴: ۱۹۵)

سیوطی مدنی بودن سوره یوسف را نپذیرفته است و می‌گوید: «استثنای مذکور، رأیی ضعیف است که نباید بدان وقعی نهاد». (شحاته، ۱۳۸۴: ۲۲۷)

محتوا و پیام اصلی سوره یوسف

احسن‌القصص قرآن کریم نشان می‌دهد که تقوا، صراط مستقیم و بی‌تقوایی، مایه براه‌رفتن و سقوط است. (جوادی‌آملی، ج ۷: ۳۶) و نقشه منحرفان از صراط مستقیم هرگز به ثمر نمی‌رسد. (همان: ۳۷)

غرض این سوره، بیان ولایتی است که خداوند به بنده‌اش دارد؛ البتّه آن بنده که ایمان خود را خالص و دلش را از محبت او پر کرده و دیگر جز به سوی او به هیچ سوی دیگری توجه نداشته است. (طباطبائی، ۱۳۷۸: ج ۱۱: ۹۸)

البته این نکته قابل تذکر است که جمال حضرت یوسف بسیار شهرت یافته، اما آنچه در سوره یوسف مطرح بوده، عفت و تقوای یوسف است نه جمال او؛ چون جمال، وصفی طبیعی و حصولی است که در اختیار انسان نیست، اما عفت، وصفی اختیاری و تحصیلی است نه حصولی. (جوادی‌آملی، ۱۳۷۶: ۳۹)

به عقیده علامه طباطبائی، اگر «قصص» به معنای اسم مصدر (داستان) باشد، حکایت یوسف از این جهت بهترین داستان است که اخلاص یوسف در بندگی و محبت خداوند را به بنده‌اش حکایت می‌کند که چگونه یوسف را از حزیض ذلت به اوج عزت کشاند و اگر به معنای مصدر (قصه‌سرایی) باشد، معنای احسن بودن قصه یوسف آن است که نقل این داستان به روشی که خداوند نقل کرد، بهترین شیوه سراییدن است؛ زیرا با اینکه قصه‌ای عاشقانه است، به عقیف‌ترین صورت بیان شده است.

(نویسندگان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۶: ۳۰۲)

شخصیت‌های سوره یوسف

۱. شخصیت اصلی:

شخصیت اصلی داستان، حضرت یوسف است؛ زیرا شخصیت اصلی کسی است که همه حوادث داستان بر محور او دور می‌زند و معمولاً هیچ حادثه‌ای بدون او رخ نمی‌دهد.

(فروردین، ۱۳۸۷: ۱۰۳)

۲. شخصیت‌های فرعی:

یعقوب: ترسیم‌کننده عاطفه شدید پدر فرزند؛

برادران یوسف: ترسیم‌کننده مفهوم حسد و توطئه؛

عزیز مصر: خریدار حضرت یوسف و پرده‌پوش گناه زلیخا؛

همسر عزیز مصر: تصویرگر انگیزه جنسی و هوی و هوس؛

کودکی از اقوام زلیخا: گواهی‌دهنده به پاکی یوسف؛

دو یار زندانی: آشکارکنندگان توان حضرت یوسف در تعبیر خواب؛

البته کاروانیان، زنان مصر، بنیامین و پادشاه مصر نیز از دیگر چهره‌های داستان محسوب

می‌شوند که هرکدام در جای خویش نقش آفرین هستند.

زلیخا؛ همسر عزیز مصر

در کتب عربی و فارسی قبل از ۴۰۰ هجری، ابداً کلمه «زلیخا» دیده نمی‌شود. به عقیده

شادروان غنی، مقصود از زلیخا، «راعیل»، همسر عزیز مصر (بوطیفار) است. عرب‌ها به فتح

اول می‌گویند «زلیخا». گویا در اشعار کسایی نیز کلمه زلیخا هست.

(خرم‌شاهی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۱۶)

درباره وجه تسمیه زلیخا در اعلام قرآن چنین آمده است:

وجه اول آنکه «رحیلا»، نام مادر یوسف را به زوجه عزیز داده باشند و «رحیلا» با قلب و

تصحیف به صورت «زلیخا» بر وزن «چلیپا» یا زلیخا بر وزن «هویدا» درآمده باشد؛ چنان‌که

نام قبطی عزیز که «بوطیفار» است به صورت «قطیفر» درآمده است. وجه دوم آنکه «زلیخا»

از ریشه «زلیقه» گرفته شود که در زبان عربی و عبری، به معنای «زن لغزش‌کار» است.

(خزائلی، ۱۳۷۲: ۶۷۴) در المنجد، «زَلَخَ» به معنای «لغزید» وجود دارد؛ «زَلَخَتْ رَجُلَهُ» (پایش لغزید). (بندرریگی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۶۷۳)

ویژگی‌های شخصیتی زلیخا براساس قرآن:

۱. اهل مراوده است: «وَ رَاوَدَتْهُ» (یوسف/۲۳)
۲. اهل هوی و هوس است: «قَالَتْ هَيْتَ لَكَ» (یوسف/۲۳)
۳. میل جنسی و شهوات نفسانی و ادارش می‌کند تا با یوسف درگیر شود: «وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ». (یوسف/۲۵)
۴. به یوسف بی‌گناه تهمت می‌زند: «مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا» (یوسف/۲۵)
۵. زنی دروغگو است: «فَكَذَّبَتْ» (یوسف/۲۷)
۶. مکار و حيله‌گر است: «قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ» (یوسف/۲۸)
۷. اقرار به گناه می‌کند: «وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» (یوسف/۳۲)
۸. سرانجام اقرار به صداقت و راستگویی یوسف می‌کند: «وَأِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف/۵۱)

پیشینه پژوهش

با توجه به شهرت داستان یوسف و زلیخا، در تفاسیر و قصص انبیا به‌طور مبسوط در این باره بحث و گفت‌وگو شده و کتاب‌ها و مقالات بسیاری در این زمینه نوشته شده است، ولی تاکنون هیچ مقاله و رساله‌ای به‌صورت مستدل و مستقل با این عنوان و تکیه بر متون عرفانی صورت نگرفته است.

با توجه به اینکه همسر عزیز مصر، تصویرگر انگیزه جنسی و هوی و هوس در سوره یوسف است، این مقاله درصدد آن است تا با نگاهی ژرف‌تر به تأثیر زلیخا در اندیشه عرفا بنگرد و شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه عرفا را بررسی کند.

۱- زلیخا در اندیشه عرفای قرن پنجم

۱-۱- زلیخا در اندیشه ابوالقاسم قشیری

ابوالقاسم قشیری در رساله قشیریّه، از زوایای مختلف به سوره یوسف نگریسته و تحت تأثیر شخصیت‌های اصلی این سوره قرار گرفته است. یکی از شخصیت‌های بسیار اثرگذار

که در رساله او جلوه‌گری می‌کند، «زلیخا» همسر عزیز مصر است. قشیری برخی حالات او را ستوده و به یاری آن به نظریه‌پردازی عرفانی پرداخته است. محورهای اصلی دیدگاه‌های قشیری به شرح زیر است:

۱-۱-۱- زلیخا در کمال محبت و ایثار

قشیری بر این عقیده است که زلیخا با اعتراف به گناه خویش در نزد عزیز مصر، به درجه کمال محبت و ایثار رسیده است و با تکیه بر این موضوع، به بیان دیدگاه عرفانی خویش پرداخته است:

«محبت، ایثار است چنان‌که زن عزیز مصر، چون اندر دوستی یوسف به نهایت رسید، گناه را همه باز سوی خویش آورد و گفت «أنا راودته عن نفسه» و بر خویشتن به خیانت گواهی داد و اندر ابتدا گفت «ما جزاء من ارادَ بأهلكِ سوءَ إلا أن يسجن». (قشیری، ۱۳۸۸: ۵۷۰)

در قرآن، درباره شدت حُبّ زلیخا به «قدشغفها حُبّاً» (یوسف/۳۰) اشاره شده است، ولی آیه‌ای که بیانگر ایثار زلیخا باشد، دیده نمی‌شود.

البته اندیشه قشیری در قصص الأنبياء نیشابوری و برخی متون تفسیری دیده می‌شود. ابواسحاق نیشابوری می‌گوید «چون عشق زلیخا، عشق شهوتی بود، جرم و گناه خویش بر دوست نهاد و گفت: گناه او بود؛ اما چون دوستی او حقیقت شد و آشکار گردید، گناه او بر خود نهاد و گفت: همه آن، گناه من بود» (نیشابوری، ۱۳۸۲: ۱۸۵)

صاحب موهب علیه نیز هم عقیده با قشیری است و چنین گفته است «چون زلیخا دید که جز راستی فایده ندارد و عشق به کمال رسیده بود، او نیز به پاکی یوسف اقرار کرد». (کاشفی، ۱۳۱۷، ج ۲: ۲۵۲) باری می‌توان گفت محبت زلیخا، ستوده شده قشیری، راویان قصص و مفسران اهل سنت است.

۱-۱-۲- شرم و حیای زلیخا

براساس قرآن که رفتارهای زلیخا را به تصویر کشیده و با توجه به اصرار او بر عشق‌ورزی با یوسف، شرم و حیایی در چهره زلیخا دیده نمی‌شود، اما قشیری حکایتی را نقل کرده که براساس آن، زلیخا در برابر معبود خویش، شرم و حیا داشت و همین حیای

زلیخا سبب تنبّه یوسف شد و به عقیده او همین واقعه، «برهان رب» بود که یوسف آن را مشاهده کرد

قشیری در باب «حیا»، چنین می گوید:

عبدالله بن عمر گوید: (رضی الله عنه) که پیغمبر (ص) گفت «شرم و حیا از ایمان است و هر که آخرت خواهد، از زینت دنیا دست بردارد و هر که این بکرد، شرم داشت از خدای تعالی» و گویند در قول خداوند تعالی اندر قصه یوسف (ع) «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ» که برهان آن بود که زلیخا جامه بر روی آن بت افکند که در گوشه خانه بود. یوسف (ع) گفت «چه می کنی؟» گفت «شرم دارم از وی». یوسف (ع) گفت «من به شرم اولی ترم از آفریدگار خویش».

(قشیری، ۱۳۸۸: ۳۳۶-۳۳۴)

در روایتی از امام صادق (ع) درباره «برهان رب» چنین آمده است: «برهان رب، همان مقام پیامبری و حکمت بود که یوسف داشت و این مقام نبوت و حکمت است که انسان را از مرتکب شدن کارهای زشت، جلوگیری می کند».

(نجفی، ۱۳۶۰، ج ۸: ۹۳)

براساس روایت امام صادق (ع)، «برهان رب» ناشی از عصمت و حکمت الهی یوسف (ع) بود؛ درحالی که طبق روایت قشیری، «برهان رب» از رفتار زلیخا صادر شده است و موجب تنبّه یوسف (ع) شد.

۱-۱-۳- زلیخا در مقام تمکین

قشیری در شرح «تلوین و تمکین» و بیان عشق زنان مصر و زلیخا، زنان مصر را در مرحله تلوین و زلیخا را صاحب تمکین می داند:

«تلوین» صفت ارباب احوال بود و «تمکین» صفت اصحاب حقایق... و دلیل آوردی برین قصه یوسف (ع)، آن زنان که یوسف را دیدند و همه دستها بیریند، چون مشاهده یوسف به ایشان درآمد و زن عزیز اندر بلاء یوسف تمام تر بود، موی بر وی نجنیبید آن روز، زیرا که صاحب تمکین بود. (قشیری، ۱۳۸۱: ۱۲۲-۱۲۱)

براساس دیدگاه قشیری، زلیخا، بالاترین درجات عشق را طی کرده است؛ چراکه او را صاحب تمکین می‌داند و «تمکین مقامی است که هرکسی به این مقام نمی‌رسد؛ زیرا مقامی عالی در عشق است و کمال تمکین آن است که از هستی عاشق چیزی برجای نماند».
(ربانی، ۱۳۵۲: ۱۹۷)

۱-۲- زلیخا در اندیشهٔ جلابی هجویری

زلیخا از جمله شخصیت‌های داستان یوسف است که در کشف‌المحجوب، جلوه‌ای خاص دارد و هجویری با اشاره به حالات زلیخا به بیان نظریات عرفانی خویش پرداخته است. زلیخا در کلام او گاه، ستوده شده و گاه، مذمت شده است.

۱-۲-۱- شرم و حیای زلیخا

هجویری در باب رعایت آداب و احکام و اهمیت آن در رفع حجاب، شرم و ادب زلیخا را ستوده است و از سالکان می‌خواهد تا حفظ آداب را از زلیخا آموزند:
و عالمیان را باید که حفظ آداب اندر مشاهدات معبود خود از زلیخا آموزند که چون با یوسف خلوت کرد و از یوسف حاجت خود را اجابت خواست، نخست روی بت خود به چیزی پوشید. یوسف (ع) گفت «چه می‌کنی؟» گفت «روی معبود پوشیدم تا وی مرا بر بی حرمتی نبیند که آن شرط ادب نباشد». (هجویری، ۱۳۸۰: ۴۳۵-۴۳۴)

۱-۲-۲- طمع زلیخا به یوسف

هجویری با اشاره به حکایت جوان‌شدن زلیخا - که البته در قرآن به آن اشاره‌ای نشده است - به مذمت سالک و فقیر طماع پرداخته و معتقد است که سالک نباید به طمع مزد به سیروسلوک پردازد؛ زیرا طمع، سالک را به ذلت می‌کشاند:
ذلیل‌ترین همه مردان درویش طماع باشد؛ چنان‌که شریف‌ترین ایشان فقرای صادق باشند. تا زلیخا را به یوسف طمع می‌بود، هر زمان ذلیل‌تر بود و چون طمع بگسست، خدای تعالی جمال و جوانی بدو باز داد. (هجویری، ۱۳۸۰: ۱۷۲-۱۷۱)

۱-۲-۳- زلیخا؛ مستهلک در عشق

در قرآن، به نابینایی و بینایی یعقوب اشاره شده، ولی در مورد نابینایی و بینایی زلیخا آیه‌ای بیان نشده است. هجویری در تعریف عشق و اثرات عشق حقیقی و بینایی چشم سالک و دیدن جلوه‌های جمال الهی، چنین می‌گوید:

و نیز گویند که عشق جز به معاینه صورت نگیرد و محبت به سمع روا باشد. چون آن نظری بود بر حق، روا نباشد که اندر دنیا کس وی را نبیند؛ پس حق تعالی به ذات مدرک و محسوس نیست تا خلق را با وی عشق درست آید. ندیدی که چون یعقوب را محبت یوسف (ع) مستغرق گردانید، در حال فراق چون بوی پیراهن به دماغش رسید، چشم نابینا، بینا شد و چون زلیخا را عشق مستهلک گردانید تا وصلت نیافت چشم باز نیافت. (همان: ۴۰۱)

هجویری به استهلاک زلیخا در عشق اشاره کرده و معتقد است که همین کمال عشق، سبب وصال با یوسف و بازیافتن دیدگانش شد.

۱-۲-۴- هوی و هوس زلیخا

هجویری در مذمت نفس و آثار سوء آن بر هوی و هوس زلیخا و تأثیر آن در ذلت و خواری او اشاره کرده است:

ترک هوا بنده را امیر کند و ارتکاب آن امیر را اسیر کند؛ چنان که زلیخا هوا را ارتکاب کرد، امیر بود، اسیر شد و یوسف (ع) به ترک هوا بگفت، اسیر بود، امیر گشت. (همان: ۲۶۳)

صوفیه روح حیوانی را «نفس» می‌نامند و به پیروی از شرع معتقدند: «اعدی عدو ک نفسک الّتی بین جنّیک» و متابعت از نفس و هواهای نفسانی را مایه سقوط و تباهی سالک از مسیر حق می‌دانند. (غزالی، ۱۳۶۱: ۲۲) هجویری علت ذلت و اسارت زلیخا را پیروی از نفس می‌داند.

۱-۳- زلیخا در اندیشه مستملی بخاری

زلیخا در اندیشه مستملی بخاری، اصولاً چهره‌ای مذموم و منفی دارد. بیشتر دیدگاه‌های مستملی در ستایش و اثبات عصمت و پاک‌دامنی یوسف (ع) است.

۱-۳-۱- قصد مذموم زلیخا

مستملی در باب پرهیز اختیاری عرفا از گناه و حظّ نفس، بزرگی همّت یوسف و صدق عصمت او را ستوده و درباره سرّ نمایاندن زلیخا به یوسف چنین می گوید:

حقّ قادر بود که زلیخا را به وی نمودی لکن بزرگی همّت یوسف و صدق عصمت پدید نیامدی. میان ایشان صحبت افکند و هر سببی از اسباب حرامی که بیايد ساخته گردانید و چنان که در زلیخا «هم» بود، در یوسف نیز «هم» بود؛ لکن «هم» زلیخا «هم» قصد بود که مذموم است و «هم» یوسف «هم» طبع بود که محمود است و مذموم نیست. (مستملی بخاری، ۱۳۶۶، ج ۵: ۱۵۲۸)

مستملی در واقع به شرح آیه «و لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا...» (یوسف/۲۳) پرداخته است. صالحی نجف آبادی در توضیح «هم» بر این عقیده است که: «زلیخا پس از شکست در عشق به قصد انتقام به یوسف حمله کرد و یوسف هم اگر برهان ربّ را نمی دید، برای دفاع از خود به بانو حمله می کرد.» (نجف آبادی، ۱۳۶۴: ۷۹-۷۸)

بنابراین، قصد یوسف در پرهیز و کناره گیری از گناه در حالی که توانایی انجام گناه و لذّت نفس را داشت، محمود و ارزشمند است و سرّ موفقیت یوسف نیز همین تقوا و صبر اختیاری اوست (قرضاوی، ۱۳۸۷: ۱۵۴) که او را به یک چهره الگو و عفیف قرآنی مبدل کرده است.

۱-۳-۲- محبت مذموم زلیخا

مستملی بخاری، اصل همه مقامات را محبت می داند، اما محبت از دیدگاه او بر دو گونه است: یکی محبت به نفس خویش و دوّم محبت به مراد دوست و او محبت زلیخا را از نوع محبت به نفس می داند:

اصل همه مقامات محبت است که از این، دو معنی خیزد: یکی محبت به هوای خویش و دیگر محبت به آن معنی که مراد دوست طلب کند؛ اما آن معنی هوای میل است که گفت «من تو را دوست می دارم» و نیز هوای مراد نفس می باشد. معنی هوای به این قول، آن باشد که «من تو را به هوای خویش دوست می دارم»؛ هیچ منت نیست و مرا از تو به این محبت هیچ طمع نیست به مکافات چنان که در قصّه ها آمده است که چون زلیخا از یوسف مراد

خویش را طلب کرد، او را جواب داد که هرچه با من کردی، به هوای خویش کردی، تو را بر من منت نیست. (مستملی بخاری، ۱۳۶۶: ج ۵: ۱۴۱۲-۱۴۱۱)

مستملی با تکیه بر این موضوع می گوید که محبان حقیقی اهل طمع نیستند. طمع، ترک ادب و نوعی گستاخی در برابر مراد و معشوق است. عاشقان حقیقی بدون چشمداشت، عشق ورزی می کنند.

۱-۳-۳- سُکر و بی خودی زلیخا

مستملی بخاری در باب «فی التجرید و التفرید» با اشاره به حالات زلیخا و دست بردن زنان مصر به اثبات مقام «تفرید»، «غیبت» و «سُکر» عرفا پرداخته است و چنین می گوید:

فرد شود در احوال، از احوال و نفس خویش را حالی نبیند؛ لکن غایب شود به دیدن گرداننده احوال و همین معنی در قصه زلیخا بیاید که در روزگار صحبت یوسف (ع) که سرش نظاره یوسف بود، از حال خویش چنان غایب بود که نه از سرما خبر داشت و نه از گرما و نه از جوع و نه از عطش. ذکر یوسف او را به جای همه بایستادی و غلبات مخلوق چنین داند کردن، غلبات حق چگونه باشد؟ (همان: ۱۴۳۲-۱۴۳۳)

مستملی با تکیه بر شدت عشق زلیخا و نیز دست بردن زنان مصر به اثبات «سُکر» و «فنا»ی عارفان پرداخته است.

۲- زلیخا در اندیشه عرفای قرن ششم

۱-۲- زلیخا در اندیشه امام محمد غزالی

امام محمد تحت تأثیر برخی ویژگی های زلیخا، ضمن ستایش بعضی از حالات او به بیان دیدگاه های عرفانی خویش پرداخته است.

۲-۱-۱- شرم زلیخا

غزالی با اشاره به داستان مراوده زلیخا و یوسف و پوشاندن روی بت، به مسئله رعایت «ادب» در برابر حق پرداخته است و می گوید: بنده باید در برابر حق که ظاهر و باطن وی را می بیند، رعایت ادب کند:

و اصل مراقبت آن است که بداند که خدای تعالی بر وی مطلع است، در هرچه می کند و می اندیشد و خلقت، ظاهر وی می بیند و حق تعالی ظاهر و باطن وی می بیند. هرکه این

بشناخت و بر دل وی محبت معرفت غالب شد، ظاهر و باطن وی به ادب شود. و چون زلیخا یوسف را به خویشتن دعوت کرد، پیش‌تر برخاست و آن بت که وی را به خدایی می‌داشت، روی وی پوشانید. یوسف گفت: تو از سنگی شرم می‌داری، من از آفریدگار آسمان و زمین شرم ندارم که می‌بیند و می‌شنود؟ (غزالی، ۱۳۸۷: ج ۲: ۴۸۷۶-۴۸۶)

«ادب» در عرفان خروج از نهایت اختیار و تضرع در نهایت افتقار است. (حلبی، ۱۳۸۵: ۷۷۳) که به گفته غزالی، سالک در حالت مراقبه، باید با خودسازی به اوج ادب برسد و در برابر حق هیچ‌گاه ترک ادب ننماید.

۲-۱-۲- عشق ستودنی زلیخا

غزالی حبّ و عشق زلیخا را ستوده و با بیان حکایتی، چهره‌ای عرفانی از زلیخا به تصویر کشیده است. او در تعریف «حبّ» با تکیه بر داستان زلیخا، چنین می‌گوید:

«حبّ عبارت است از میل طبیعت و سرشت به چیزی که لذت بخش است؛ پس اگر این میل تأکید و قوی شود، عشق نامیده می‌شود تا جایی که دوست برای دوستش می‌شود و داریی‌اش را به خاطر او انفاق می‌کند؛ آیا به زلیخا نگاه نمی‌کنی که از محبت یوسف به آن رسید که باعث شد، مال و زیبایی‌اش را در راه محبت یوسف انفاق کند تا اینکه چیزی برایش باقی نماند و هر چیزی را به اسم یوسف می‌نامید، همه چیز را فراموش کرده است به غیر از عشق؛ و روایت شده که زلیخا زمانی که ایمان آورد، با یوسف ازدواج کرد و از او جدا شد و به خداوند بلندمرتبه رو کرده بود... زلیخا گفت «ای یوسف، تو را دوست داشتم و عاشقت بودم قبل از اینکه خدا را بشناسم. (غزالی، ۱۳۸۹: ۳۲)

غزالی ضمن ستایش محبت زلیخا به یوسف و بیان شدت این عشق، به ستایش عشق زلیخا پرداخته و به عشق او رنگ و بوی عرفانی داده است.

البته در قرآن، زلیخا چهره‌ای توحیدی و عرفانی ندارد؛ زلیخا زنی است که از صراط مستقیم خارج شده و در گروه زنان بی‌عفت و شهوت‌زده قرار دارد که به همراه سایر زنان مصر دست به تهمت، دروغ و تحقیر یوسف زد و آن حضرت را راهی زندان کرد اما در تقدیر خداوند «نقشه منحرفان از صراط مستقیم هرگز به ثمر نمی‌رسد» (جوادی‌آملی، ۱۳۷۶: ج ۷: ۳۷) «ان الله لا یهدی کید الخائنین» (یوسف/۵۲)

۲-۲-۲- زلیخا در اندیشه احمد غزالی

احمد غزالی بیشتر تحت تأثیر عشق و پاک‌بازی زلیخا قرار گرفته است و با اشاره به آن، نظریات عرفانی خویش را مطرح نموده است:

۲-۲-۱- «قد شَغَفَهَا حُبًّا»

غزالی با تکیه بر این عبارت قرآنی به تفاوت عشق مجازی و عشق الهی پرداخته است و عشق زلیخا را عشقی سطحی و مجازی می‌داند که تا رسیدن به عشق الهی راهی بسیار در پیش دارد:

بارگاه عشق ایران جان است که در ازل، ارواح را داغ «آگست بر بکم» آنجا باز نهاده است. اگر پرده‌ها شفاف افتد او نیز از درون حجب بیرون آید و عشق خلق از برون، درون رود؛ اما پیدا است تا کجا تواند رفت؛ نهایت او تا «شغاف» است که قرآن در حق زلیخا بیان کرد «قد شَغَفَهَا حُبًّا» و شغاف پرده بیرون دل است و دل وسط ولایت است و منزل اشراق عشق». (غزالی، ۱۳۷۶: ۱۵۴-۱۵۳)

غزالی می‌گوید: عشق زلیخا تا شغاف رفت و تا بارگاه اشراق عشق و ایوان جان راهی بسیار در پیش است.

۲-۲-۲- ستایش عشق و پاک‌بازی زلیخا

احمد غزالی در بیان عشق حقیقی و همت عاشق برای وصول به حق، با تکیه بر داستان زلیخا و پاک‌بازی او در راه وصال یوسف، ضمن ستایش زلیخا می‌گوید، عاشق باید در راه وصال از جان و تمام دل‌بستگی‌های خویش بگذرد:

عاشق برای وصول به حق از جان و تمام دل‌بستگی‌ها می‌گذرد. همه را در راه او فدا می‌کند.... زلیخا آهنگ یوسف کرد و یوسف آهنگ او داشت. اگر خیاط عصمت نبود، اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده بود، کار به سود زلیخا تمام شده بود تا اینکه چشم و گوش و دست‌ها و پاها را از دست داد و گفت: مرا بر سر راه یوسف برید. شاید سمّ چهارپایش به جمجمه سر من برخورد کند. ای مسکین! اگر در راه او کشته شوی، بگذار که او به ردای کبریائیش خون را از گردنت پاک کند... ایشان را دوست دارد و او را دوست دارند. (همان: ۱۰۲-۱۰۱)

غزالی اشاره‌ای به «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» کرده است و ضمن ستایش و توصیف عشق زلیخا می‌گوید: عاشقان حقیقی از تمام دلبستگی‌ها و حتی جان خویش در راه وصال محبوب می‌گذرند.

۲-۳- زلیخا در اندیشهٔ عین‌القضات همدانی

عین‌القضات نیز در آثار خویش بسیار تحت تأثیر داستان یوسف و به‌خصوص عشق و حالات زلیخا قرار گرفته است و در دیدگاه او، دلیل نامیدن سوره یوسف به «احسن‌القصص» این است که این قصه، قصهٔ عشق است:

احسن‌القصص است قصهٔ عشق. چرا چنین گفت؛ زیرا که در قصهٔ یوسف، عشق‌بازی هست. تو چه دانی که «يُحِبُّهُمْ» یا «و يُحِبُّونَهُ» چون خواهد که جمّاشی کند، گوید «احسن‌القصص». (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ج ۲: ۱۲۹-۱۳۰)

۲-۳-۱- زهی عشق زلیخا

عین‌القضات عشق را در سیروس‌سلوک بسیار مؤثر می‌داند و برای بیان تأثیر اکسیر عشق بر جان آدمی، به حکایت عشق زلیخا و پافشاری او در وصال به یوسف پرداخته است: اگر زلیخا از این بترسیدی که «امرأه العزیز تراود فتاها عن نفسه» هرگز نام یوسف نبردی. لابل این طرفه‌تر که در عشق به جایی رسید که با زبان خویش با زنان مصر گفت که «و لقد راودتّه عن نفسه فاستعصم و لئن لم يفعل ما أمره لیسجنن و لیکونا من الصغیرین». لابل خود با عزیز گفت که «الآن حصحص الحق، انا راودتّه عن نفسه». زهی عشق زلیخا! از اینجا هیچ درجه‌ای دیگر نمانده است. (همان: ۱۳۱-۱۳۳)

زلیخا در دیدگاه عین‌القضات، عاشقی شیفته و بی‌باک معرفی شده است؛ عشق او را ستوده و آن را بالاترین درجهٔ عشق می‌داند و عشقی زلیخاگونه را از خداوند درخواست می‌کند.

البته دو نکته قابل ذکر است:

عشق زلیخا براساس «قد شغفها حُبّاً» (یوسف/۳۰) اگرچه بیانگر شدت میل و عشق است، مراحل بالاتر از «شغف» نیز وجود دارد. عرفا مراحل یازده گانه حُب را این گونه بیان کرده اند: هوا، علاقه، کلف، عشق، شغف، جوی، تیم، قبل، تولیه و هیام. (انصاری، ۱۳۸۶: ۹۱)

از نظر روان شناسی، قرآن محبت واقعی را در محبت یوسف به خدا و محبت پدری را در محبت یعقوب به یوسف و محبت جنسی را در محبت زلیخا به یوسف بیان می دارد. سرچشمه عشق زلیخا، هوی و هوس بود؛ چراکه به مجرد کناررفتن شهوت، تبدیل به نفرت شد و یوسف را متهم به خیانت و سپس در مراحل بعدی، راهی زندان کرد. اعتراف او بیانگر کمال عشق او نیست؛ بلکه چاره‌ای جز اعتراف برای او نمانده بود و حضرت یوسف برای پاک شدن از نعمت درخواست بازجویی از زنان مصر را کرد.

(بی آزار شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۰۵-۱۰۶)

باری می توان گفت دیدگاه عین القضاات و عرفا بیشتر جنبه ذوقی دارد، نه منطقی و عقلانی؛ و در ظاهر، خلاف شریعت است و با قرآن تطبیق ندارد.

۲-۳-۲- عشق حلال زلیخا و عبور از عشق مجازی

عین القضاات در بیان آداب حج می گوید «در شریعت عشق، گاه حرام، حلال می شود و گاه حلال، حرام»؛ و برای اثبات این نکته متوسل به حالات و رفتار زلیخا شده است:

پس اگر سالک نهاده اند که راه حج به سر برد، از مفسدات حج و محظوراتش اجتناب کند چون فارغ شود، علیکم بدین العجائز پیدا گردد و هرچه حرام شده بود در حق دیگران، او را مباح گردد؛ و هرچه حلال شده بود به عارضی، دیگر بار حرام گردد. در آن مقام است که زلیخا را حلال بود که گوید «و لقد راودته عن نفسه فاستعصم و لئن لم يفعل ما أمره لیسجنن و لیکونن من الصّغیرین» این حرامی است شریعت عشق این را ایجاب کند... در بدایت زلیخا می گفت «ما جزاء من اراد باهلك سوء». در نهایت گفت «الان حصحص الحقّ انا راودته عن نفسه و انه لمن الصادقین». (عین القضاات، ۱۳۷۷: ج ۲: ۲۲۷)

عین القضاات عشق زلیخا را ستوده و سخنانش بیانگر این است که زلیخا از پایین ترین مرحله عشق به بالاترین مرحله آن ترقی کرد و سپس می گوید «عشق، محلل حرام و محرّم حلال است!»

۲-۳-۳- طمع زلیخا عامل اصلی رنج و فراق

عین‌القضات نیز به شیوه عرفای پیشین، «طمع» را عامل ذلت سالک می‌داند: تا عاشق را از معشوق طمع وصال بود، هر روز به نزد وی ذلیل‌تر بود؛ «ذَلَّ مَنْ طَمَع». سرّ این سخن این است چنان‌که زلیخا تا طمع وصال یوسف می‌داشت هر روز از وصال دورتر و از فراق رنجورتر، چون طمع از خود بینداخت و با محبت صرف بساخت جمال و جوانی بازیافت و با کمال کامرانی به سوی محبوب شتافت. (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۱۰۱)

جناب حافظ نیز بعدها چنین گفته است:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که دوست خود روش بنده‌پروری داند
(حافظ، ۱۳۸۱: ۲۹۶)

عین‌القضات در عین مذمت طمع، به این نکته اشاره می‌کند که زلیخا با قطع طمع به محبت صرف رسید.

۲-۴-۲- زلیخا در اندیشه شهاب‌الدین احمد سمعانی

۲-۴-۱- زلیخا زنی بدهکار

سمعانی اولین کسی است که صفت زشت «فاحشه» را به زلیخا نسبت داده است؛ او در سرّ گرفتارشدن آدم به شیطان و خوردن شجره ممنوعه چنین می‌گوید: ای درویش، آن خداوندی که یوسف را نگاه داشت تا آن فاحشه بر وی نرفتی، توانستی که آدم را نگاه داشتی از ذوق شجر؛ لیکن چون عالم پرشور و بلا می‌باید، چه حیلت؟ (سمعانی، ۱۳۶۸: ۲۹۶)

سمعانی با کاربرد این صفت زشت تمایل زلیخا را به زنا بیان کرده است.

۲-۴-۲- اقرار زلیخا به پاکی یوسف؛ عامل اصلی وصال

سمعانی نیز همچون عرفای پیشین، بر این عقیده است که زلیخا مراحل عشق را طی کرد و به بالاترین درجات عشق رسید. سمعانی در مبحث «اعتراف نفس به گناه» چنین گفته است:

مَثَلُ جَانٍ وَ كَالْبَدِّ چُونِ مَثَلِ زَلِيخَا وَ يُوْسُفَ اسْتِ «كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا تَرَكَ الذَّنْبَ إِلَى صَاحِبِهِ». يُوْسُفَ كَفَتْ «هِيَ رَاوَدَتْنِي»، زَلِيخَا كَفَتْ «مَا جَزَاءُ مَنْ ارَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا»، أَنْگَا

چون زلیخا اقرار داد به برائت ساحت صدیقی، از اوضار اوزار بعد از فرقت نسیم وصلت، در روضه قربت بجست؛ همچنین نفس اماره چون به ظلم و خیانت اقرار دهد، نسیم وصال از محب اقبال بوزد، دستش گیرد و به مقعد صدیق صدیقان فرود آورد. (همان: ۵۶۹)

در دیدگاه سمعانی، حکایت نفس همچون حکایت زلیخاست که تا به ظلم و خیانت خویش اعتراف نکند، نسیم وصال ورزیدن نخواهد گرفت.

۲-۴-۳- زلیخا؛ عاشقی بی باک

سمعانی برخلاف دیدگاه نخستین خود که زلیخا را زنی بدکاره معرفی کرده است، در اینجا او را ستوده و محبی بی باک معرفی می کند:

چون ملامت زنان به سمع زلیخا رسید، گفت «باکی نیست؛ دوست ما نه آن دوستی است که ما را از ملامت از برای او باک باید داشت»، گفت «دوست بر ایشان جلوه کنیم تا بدانند که سزاوار ملامت نیستیم:

چون روی بتم دید ملامتگر من صد راه سجود کرد پیش در من
دعوتی ساخت چنان که شنیده ای ایشان محبت نبوده اند، مالک دست خود بودند تصرف
در ملک خود کردند، باز زلیخا محب بود و محب مالک نباشد مملوک بود. مملوک را در
ملک خداوند خود تصرف نرسد. (همان: ۳۱۷-۳۱۸)

در دیدگاه سمعانی، زلیخا محب بود و محب مالک نیست؛ بلکه معشوق است و مملوک در ملک صاحب خود نمی تواند تصرف کند؛ لذا برخلاف زنان مصر دست خویش را نبرید و سالم ماند.

۲-۵- زلیخا در اندیشه سنایی

سنایی از جمله شاعران قرن ششم است که بیشترین تأثیرات را از سوره یوسف پذیرفته است. سنایی گاه زلیخا را مذمت کرده و گاه ستوده است:

۲-۵-۱- زلیخا؛ زنی ستمگر

آفت آدمی ز دنیسی دان راحت جان و تن ز عقبی دان
 قصه یوسف آر ندانی تو چون ز قرآن همی نخوانی تو
 چون ز زن بود آفت و آلمش راند قرآن به کام او قلمش
 (سنایی، ۱۳۸۷: ۴۴۳)

سنایی به آفت و آلم و چهره منفی زلیخا در قرآن پرداخته است که بسیاری از رنج‌های یوسف به خاطر تهمت و هوی و هوس زلیخا بود.

۲-۵-۲- زلیخا؛ ثابت قدم در عشق

سنایی به مردان راه عشق می‌گوید «اگر زلیخاگونه نباشید، به یوسف کنعان نخواهید رسید»:

مرد باش و گرم رو در راه مردان روز و شب تیغ گیر و زخم زن، دین از زبان ویران مکن
 گر زلیخا نیستی در آسیای مهر آس بیهده چندین حدیث یوسف کنعان مکن
 (همان، ۱۳۸۰: ۹۸۴)

۳- زلیخا در اندیشه عرفانی قرن هفتم

۳-۱- زلیخا در اندیشه عطار نیشابوری

زلیخا رمز و مظهری از عشق کورکورانه است، گناه‌آلود و نیز زنی که همه چیز را در راه عشق باخته است و به تمام معنی شایسته عنوان «پاک‌باز» است. (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۹۵)
 زلیخا از چهره‌هایی است که از دید عطار پنهان نمانده و عطار با توجه به حالات و رفتار او به بیان مفاهیم عرفانی خویش پرداخته است. برخلاف شعرای پیشین، عطار اصولاً حکایاتی از وقایع زندگی زلیخا نقل می‌کند و در پایان، نتایج عرفانی می‌گیرد:

۳-۱-۱- زلیخا؛ زنی دلسوخته و عاشق

سخن عطار نیشابوری سه رکن اصلی دارد: زیبایی، عشق و درد؛ و از این سه رکن، درد رکن اصلی شعر اوست. (اشرف‌زاده، ۱۳۷۴: ۸)

عطار در حکایت زلیخا و فرستادن یوسف به زندان و شلاق‌زدن یوسف، وقتی زندان‌بان پس از شلاق‌زدن صوری، یک شلاق واقعی بر بدن برهنه حضرت یوسف زد و آن حضرت

از سر درد آه کشید؛ از این حکایت برای نشان دادن این فکر که «آه صاحب درد را باشد اثر» بهره گرفت:

چون زلیخا زو شنود آن بار آه گفت بس، کین آه بود از جایگاه
پیش از این آن آه‌ها ناچیز بود آه آن باد، این ز جایی نیز بود
گر بود در ماتمی صد نوحه‌گر آه صاحب درد آید کارگر

(عطار، ۱۳۸۲: ۱۷۸-۱۷۷)

البته در این داستان، یوسف و زلیخا تمثیل‌اند و تنها وسیله‌ای برای بیان نکته‌های عرفانی، اما به طور غیرمستقیم می‌توان دریافت که زلیخا زنی دل‌سوخته و عاشق و صاحب درد است.

۳-۱-۲- زلیخا؛ زندانی هوس

زلیخا، زنی است که در مقام هوش تسلیم است. او زندانی است، زندانی عشقش یا هوسی که او را به پاک‌بازی واداشته بود. او در حال آزادی و با چشم‌های باز و آگاهانه زندانی هوس و عشق یوسف است. (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۷۷)

عطار در حکایت زلیخا و ساختن کاخی رنگین و قراردادن تصاویر خود در شش جهت کاخ، ضمن اشاره به ترفندها و اصرار زلیخا بر عشق یوسف، مسئله وحدت وجود و تجلی جمال حق در عالم را مطرح کرده است:

یوسف از هر سوی کافکندی نظر نقش آن دل‌داده دیدی پیش در
شش جهاتش صورت آن روی بود ای عجب یک‌صورت از شش سوی بود
یوسف صدیق جان پاک تو در درون خانه پرخاک تو
چون نگه می‌کرد از هر سوی او می‌ندید از شش جهت جز روی او
دید در هر ذره‌ای انوار حق موج می‌زد جزو جزو اسرار حق
لاجرم گر ماهی و گر ماه دید هر دو عالم نور وجه‌الله
(عطار، ۱۳۸۴: ۱۲۴)

بیان حکایت و تمثیل و گرفتن نتایج عرفانی از ویژگی‌های زبان عطار است.

۳-۱-۳- زلیخا؛ در اسارت عشق

داستان عشق جان‌سوز زلیخا چهرهٔ یک عشق گناه‌آلود را در نظر مجسم می‌کند. در عین حال پاک‌بازی و از خودگذشتگی او در راه این عشق، از زلیخا چهره‌ای می‌سازد که حتی مؤمن‌ترین مسلمانان از یک جهت حق به جانب او می‌دهند. (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۷۷)

زلیخا در چنگال عشق اسیر شد و خود نیز نمی‌داند چرا عاشق شد:

عزیزی از زلیخا کرد در خواست که چون یوسف ببردت دل بگو راست
 زلیخا خورد سوگند قوی دست که گر موییم از دل آگهی هست
 نمی‌دانم دلم عاشق چرا شد و گر عاشق شد او باری کجا شد
 (عطار، ۱۳۸۴: ۱۰۸)

بلند، بی‌باکی و پاک‌بازی زلیخا را ستوده و با کمک این مضامین به خلق مفاهیم زیبای عرفانی پرداخته است.

۳-۲- زلیخا در اندیشهٔ جلال‌الدین مولانا

اوج تأثیرگذاری داستان یوسف را در اندیشهٔ جلال‌الدین مولانا می‌توان دید؛ قهرمان سورهٔ یوسف، حضرت یوسف است؛ در اندیشهٔ مولانا نیز چنین است. دل‌بستگی مولانا به یوسف در مثنوی و دیوان شمس کاملاً آشکار است. مولوی برترین اندیشه‌های عرفانی را با تکیه بر داستان یوسف و با کمک تمثیل و زبانی نمادین خلق کرده است: زلیخا نیز از دیگر شخصیت‌های داستان یوسف است که مولوی توجه خاصی به او داشته است که به مواردی از آن اشاره می‌گردد:

۳-۲-۱- زلیخا؛ گرفتار شهوت

مولوی نیز همچون عطار، قصد و غرضش از بیان حکایات و تمثیل‌ها ارائهٔ دیدگاه‌ها و مفاهیم عرفانی است اما از خلال حکایات او می‌توان دریافت که چه دیدگاهی به شخصیت‌ها داشته است. مولانا در بسیاری از موارد، زلیخا را نکوهش کرده و گاه نیز از او تمجید کرده است:

صورت یوسف چو جامی بود خوب زان پدر می خورد صد باده طروب
 باز اخوان را از آن زهرآب بود کان در ایشان خشم و کینه می فزود
 باز از وی مر زلیخا را شکر می کشید از عشق افیونی دگر
 غیر آن چه بود مر یعقوب را بود از یوسف غذا آن خوب را
 (مولوی، ۱۳۷۵: ۸۸۰-۸۷۹)

مولانا با اشاره به میل جنسی و شهوانی زلیخا می خواهد بگوید شراب های معنوی به دورافتادگان وادی حقیقت، رخ نمی نماید و همگان قادر به درک باطن پرلایه آدمی نیستند. برخی همچون یعقوب، جمال روحانی یوسف را می بینند و برخی نیز همچون زلیخا، از زیبایی یوسف، جنبه حیوانی و شهوانی را می بینند.

۳-۲-۲- زلیخا؛ زنی مکار و مصرّ بر وصال

مولانا در حکایت اتاق پرنقش و نگار زلیخا، ضمن اشاره به مکر و ترفند و اصرار او در شکار یوسف همانند عطار تجلی حضرت حق بر عالم را به تصویر کشیده است. مولوی در توصیف دژ «ذات الصُّور» چنین می گوید:

هم چو آن حجره زلیخا پر صُور تا کند یوسف به ناکامش نظر
 چون که یوسف سوی او می نگرید خانه را پر نقش خود کرد از مکید
 تا به هر سو که نگردان خوش عذار روی او را بیند او بی اختیار
 بهر دیده روشنان یزدان فرد شش جهت را مظهر آیات کرد
 (مولوی، ۱۳۷۵: ۱۰۸۲)

مولوی با اشاره به زلیخا و تزئین کاخش می گوید، خداوند یکتا نیز شش جهت عالم را برای چشم روشن ضمیران، مظهر آیات خود کرده است.

۳-۲-۳- شدت عشق و زبان رمزی زلیخا

یکی از مباحث عرفان و توصیه پیران طریقت، پوشیده سخن گفتن و فاش نکردن اسرار

است:

آن زلیخا از سپندان تا به عود نام او در نام‌ها مکتوم کرد
 نام جمله چیز یوسف کرده بود
 محرمان را سر او معلوم کرد
 (همان: ۱۱۰۰)

مولانا با اشاره به عمل زلیخا می‌گوید: اولیاء الله از معشوق خود با زبان استعاری سخن می‌گویند نه صریح؛ سرّ عشق را جز در نزد محرمان نمی‌توان فاش کرد.

۳-۲-۴- فتنه عشق زلیخا

مولانا در ابیات زیر به فتنه‌گری زلیخا و آغاز عشق‌بازی او پرداخته است. براساس قرآن نیز آغازگر مراوده، زلیخا بود و با وجود کناره‌گیری و فرار یوسف دست از اصرار و پافشاری خویش برنمی‌داشت «و راودتته الّتی هُوَ فی بیتها عن نفسیه و غَلَقَتِ الأبوابَ و قالت هیت لک قال معاذ الله...» (یوسف/۲۳) مولانا با اشاره به این موضوع می‌گوید:

ای زلیخا فتنه عشق از تو است یوسفی را هرزه در زندان مکن
 (مولوی، ج ۲/ ۲۶۹)

۳-۲-۵- جوان شدن زلیخا

جوان شدن زلیخا در قرآن نیامده اما در متون عرفانی به آن اشاره شده است. مولوی نیز به تبع قصص انبیاء و متون عرفانی پیشین، به این مسأله اشاره کرده است. باری اکثر عرفایی که این حکایت را بازگو کرده‌اند قصد و غرضشان ستودن توکل زلیخا و تأثیر عشق در طی طریق است:

خرم آن کین عجز و حیرت قوت اوست در دو عالم خفته اندر ظلّ دوست
 هم در آخور هم در آخر عجز دید مرده شد دین عجایز را گزید
 چون زلیخا یوسفش بروی بتافت از عجزی در جوانی راه یافت
 (مولوی، ۱۳۷۵: ۱۱۳۵)

مولانا می‌گوید سالک باید تمام توکلش به حضرت حق باشد. با عشق ورزیدن به حضرت حق می‌توان به مقصد رسید.

۳-۲-۶- عبور زلیخا از عشق مجازی

مولانا نیز همانند بسیاری از عرفا در نهایت، چهره عرفانی عشق زلیخا را ستوده است اما در قرآن به ایمان و توحید زلیخا هیچ اشاره‌ای نشده است:

عشقی که بر انسان بود، شمشیرچوبین آن بود
 عشق زلیخا ابتدا بر یوسف آمد سال‌ها
 بگریخت یوسف پیش زد او دست در پیراهنش
 گفتمش قصاص پیرهن بدم ز تو امروز من
 مطلوب را طالب کند مغلوب را غالب کند
 آن عشق با رحمان شود چون آخر آید ابتدا
 شد آخر آن عشق خدا می‌کرد به یوسف قفا
 بدریده شد از جذب او بر عکس حال ابتدا
 گفتابی زین‌ها کند تغلیب عشق کبریا
 ای بس دعاگو را که حق، کرد از کرم قبله دعا
 (مولوی، ۲۵۳۵: ۱۵)

مولانا در این ابیات به موضوع عبور از عشق مجازی و رسیدن به عشق حقیقی پرداخته است. تغلیب عشق کبریا می‌تواند مطلوب را طالب کند و مغلوب را غالب کند؛ همان‌گونه که در ابتدا زلیخا عاشق یوسف بود ولی در آخر، این عشق مجازی به عشق خدای بدل شد و زلیخا میلی به یوسف نشان نمی‌داد و به وصال حق می‌اندیشید. (پاریزنجانی، ۱۳۹۰: ۱۳۷)

نتیجه

بر اساس بررسی انجام‌شده از متون عرفانی قرن پنجم تا هفتم، زلیخا، همسر عزیز مصر، تأثیری شگرف بر اندیشه عرفا داشته است. بسیاری از عرفا با تکیه بر حالات و رفتار او به بیان دیدگاه‌های عرفانی خویش و اثبات آن پرداخته‌اند. در قرن پنجم قشیری، هجویری و مستملی‌بخاری به شرم و حیا، محبت، ایثار و عشق زلیخا با دیدی مثبت نگریسته‌اند و ضمن ستودن حالات او، معتقدند که زلیخا بالاترین درجات عشق را پیموده است. در عین حال طمع و هوی و هوس او را مذمت کرده‌اند و برخی مفاهیم عرفانی نظیر سُکر و فنا را با تکیه بر حالات او به اثبات رسانده‌اند. در قرن ششم، امام محمد غزالی، احمد غزالی، سمعانی و سنایی شرم و حیا، ثابت‌قدمی در عشق و پاک‌بازی زلیخا را ستوده‌اند و معتقدند زلیخا با اقرار به گناه خویش و پاکی یوسف، به عشق حقیقی رسیده و به عشق او رنگ‌وبویی عرفانی داده‌اند و بر این باورند که او از عشق مجازی عبور کرده و به عشقی آسمانی رسیده است. البته سمعانی و سنایی هوس‌رانی و بدکاره‌بودن و ستمگری او را

نکوهش کرده‌اند. در قرن هفتم، عطار و مولوی درد عشق زلیخا و دل‌سوختگی او را ستوده‌اند، اما هوس‌رانی، مکر، فتنه‌گری و شهوت‌گرایی او را نکوهش کرده‌اند. در نهایت، مولانا بر این باور است که زلیخا از عشق مجازی عبور کرده و به عشق آسمانی رسیده است. باری عرفا با بهره‌گیری از حالات و رفتار زلیخا به تشریح و اثبات مفاهیم عرفانی نظیر محبت، تمکین، حیا، ادب، سُکر، تفرید، غیبت و استهلاک پرداخته‌اند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اشرف‌زاده، رضا. (۱۳۷۳). تجلی رمز و روایت در شعر عطارنیشابوری، تهران: اساطیر.
۳. _____ (۱۳۷۴). گزیده منطق‌الطیر (مقامات طیور)، تهران: اساطیر.
۴. انصاری، قاسم. (۱۳۸۶). مبانی عرفان و تصوّف، تهران: طهوری.
۵. بندریگی، محمد (۱۳۸۰). فرهنگ المنجد (عربی به فارسی): ایران.
۶. بی‌آزار، عبدالکریم. (۱۳۸۶). از عمق چاه تا اوج ماه، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی و انتشارات نورافشان.
۷. پاریزنجانی، فائز. (۱۳۹۰). گزیده دیوان شمس، تهران: سور مهر.
۸. جلّابی هجویری، ابوالحسن‌علی‌بن‌عثمان. (۱۳۸۰). کشف‌المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، تهران: طهوری.
۹. جوادی‌آملی، عبدالله. (۱۳۷۶). تفسیر موضوعی قرآن کریم (سیره پیامبران)، مرکز نشر اسراء.
۱۰. _____ (۱۳۷۶). تفسیر موضوعی قرآن کریم، مرکز نشر اسراء.
۱۱. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۱). دیوان، حسین‌علی یوسفی، تهران: روزگار.
۱۲. حلبی، علی‌اصغر. (۱۳۸۵). مبانی عرفان و احوال عارفان، تهران: اساطیر.
۱۳. خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۸۶). حافظ‌نامه، تهران: اطلاعات.
۱۴. خزائلی، محمد. اعلام قرآن، تهران: چاپخانه سپهر.
۱۵. ربّانی، حامد. (۱۳۵۲). گنجینه عرفان، تهران: علمیه حامدی.
۱۶. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۸۰). دیوان، به‌کوشش مدرس‌رضوی، تهران: سنایی.
۱۷. _____ حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه، تصحیح محمدتقی مدرس‌رضوی.
۱۸. شحاته، عبدالله محمود. اهداف و مقاصد سوره‌های قرآن، سید محمدباقر حجّتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۹. صالحی‌نجف‌آبادی. (۱۳۶۴). تفسیر یوسف (جمال انسانیت)، نشر دانش اسلامی.
۲۰. طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۷۸). تفسیرالمیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی‌همدانی، دفتر انتشارات اسلامی.

۲۱. عطارنیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۴) *مصیبت‌نامه*، با مقدمه فرشید اقبال، انتشارات دُر.
۲۲. _____، _____ (۱۳۸۲). *منطق الطیر*، سید صادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۳. _____، _____ (۱۳۸۴). *الهی‌نامه*، با مقدمه فرشید اقبال، انتشارات دُر.
۲۴. غزالی، محمد. (۱۳۸۷). *کیمیای سعادت*، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۵. _____، _____ (۱۳۶۱). *الرساله اللدنیة*، ترجمه زین‌الدین کیایی‌نژاد، مؤسسه مطبوعاتی عطائی.
۲۶. _____، _____ (۱۳۷۶). *مجالس*، تهران: دانشگاه.
۲۷. _____، _____ (۱۳۸۹). *مکاشفه القلوب*، شیخ عبدالوارث محمدعلی، بیروت لبنان: دارالکتب العلمیة.
۲۸. فروردین، عزیزه. (۱۳۸۷). *زیبایی‌شناسی هنری در داستان‌های قرآن*، انتشارات مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما.
۲۹. قرضاوی، یوسف. (۱۳۷۸). *سیمای صابران در قرآن*، تهران: بنیاد قرآن.
۳۰. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم‌بن‌هوازن. (۱۳۸۸). *رساله قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن‌بن‌احمد عثمانی با تصحیحات و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۱. کاشفی، کمال‌الدین حسین (۱۳۱۷). *مواهب علیه (تفسیر حسینی)*، تصحیح و مقدمه سید محمدرضا جلالی‌نائینی، چاپخانه اقبال.
۳۲. مستملی‌بخاری، اسماعیل. (۱۳۶۳). *شرح التعرف لمذهب التصوف*، تهران: اساطیر.
۳۳. مولوی، مولانا جلال‌الدین محمد، (۱۳۷۵)، *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسون، انتشارات پژوهش.
۳۴. _____، _____ (۱۳۶۲). *دیوان شمس*، با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات جاویدان.
۳۵. نجفی، محمدجواد (۱۳۶۰). *تفسیر آسان*، کتاب‌فروشی اسلامیة.
۳۶. نیشابوری، ابواسحاق. (۱۳۸۲). *قصص الانبیاء*، بازنویسی احسان یغمائی، انتشارات زرین.
۳۷. همدانی، عین‌القضات (۱۳۷۷) *نامه‌ها*، تهران: اساطیر.
۳۸. _____، _____ (۱۳۷۷). *رساله لوائح*، تصحیح دکتر رحیم فرمنش، ناشر کتابخانه منوچهری.